

هویت زن در مسیحیت

ژانست صلیبی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

در دوران معاصر، هویت و هویت‌یابی تحت‌تأثیر سه جریان مدرنیسم، پست‌مدرنیسم و فرا پست‌مدرنیسم قرار دارد. در دل هر یک از این سه جریان، رویکرد خاصی به مسئله هویت را شاهدیم. در این مقاله، نخست به هر یک از جریان‌های فکری مذکور و تأثیر آنها بر مسئله هویت، به‌ویژه هویت زنان، می‌پردازیم. پس از این مقدمه، تصویر ارائه شده از هویت و حقوق زن در کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) بازکاوی می‌شود.

واژگان کلیدی: هویت؛ هویت‌یابی؛ مسیحیت؛ زن.

مدرنیته را با ویژگی‌هایی چون رمزگشایی رفتار (decoding of behavior) و جای‌گزین شدن آزادی به جای اصول اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی برابر می‌دانند. از میان اساسی‌ترین ویژگی‌های تفکر مدرن، می‌توان به اومانیسم (اینکه انسان منبع معنا و ارزش است و طبیعت فقط از آن جهت که برای انسان مفید است، ارزش دارد)، عقلانیت (یعنی انسان قدرت تعقل، اعم از عقل نظری و عملی، را داراست و از اصول و قواعد جهانی و عام به سمت اصول و قواعد خاص حرکت می‌کند)، اخلاق‌گرایی سکولار (Secular moralism) و فردگرایی متدولوژیک اشاره کرد. توزیع نقش‌های فرهنگی و اجتماعی مردان در این دوران، بحران‌هایی را برای هویت جنسی پدید آورد. فرهنگ و علم در دوران مدرنیته، دنیایی بدون زنان را تصور می‌کرد. اگرچه زنان به لحاظ مذهبی می‌توانستند از آزادی نسبی برخوردار باشند و درصومعه‌ها حضور یابند و حتی در کلیساها به عبادت بپردازند؛ اما بعدها کلیسا به محلی برای فعالیت‌های علمی تبدیل گشت و به تدریج، زنان از ورود به کلیسا دور ماندند. از نظر نوبل (Nobeal) تنفر از زن و محروم کردن او از علم‌جویی از خصیصه‌های اصلی جامعه مدرن به حساب می‌آمد. آن چیزی که نوبل به آن اشاره می‌کند، همان تبعیض‌گرایی بین زن و مرد است که در دوران مدرنیته رواج داشت. در این دوران، این عقیده که مردان برتر از زنان هستند، زمینه‌های خشونت علیه زنان را فراهم کرده بود. اما از سالهای ۱۹۵۰ به بعد، در فضای درونی مدرنیسم حاکم بر اروپای شمالی و مرکزی، به منظور نفی خشونت علیه زنان و اعاده حقوق برابر و

عادلانه برای زنان و احیای نقش‌های لازم اجتماعی برای آنان جریان‌هایی تحت عنوان فمینیسم ظهور پیدا کردند. از نظر مدرنیسم، زنان از هویت معتبر و مستقل، همانند آنچه مردان واجد آن بودند، بی‌بهره بودند و در معادلات اجتماعی وزن خاصی را دارا نبودند. از همین رو، فمینیسم به عنوان جریانی مقابل مدرنیسم، و بیشتر به عنوان یک حرکت پست‌مدرنیستی در درون اروپای مرکزی و شمالی پا به عرصه گذاشت تا با این تصور مدرنیستی که زن فقط با بچه، کلیسا و آشپزخانه تداعی می‌شود، به مبارزه برخیزد.

اما پست‌مدرنیسم با نسبی‌گرایی در ارزش‌ها و اخلاقیات، تردید و شک نسبت به عقل و حقیقت، و تردید نسبت به سرنوشت انسان هویت می‌یابد. پست‌مدرنیسم بر مجموعه‌ای از موضوعات فلسفی - اجتماعی دلالت می‌کند که بر عدم امکان تدارک جهان‌شمول و غایی دانش و معرفت تأکید دارد. پست‌مدرنیست‌ها به شدت از مبانی‌گرایی مدرنیستی می‌گریزند و سعی دارند با تأکید بر بعضی مفاهیم رایج، مفهوم هویت را مورد تحلیل و بازخوانی قرار دهند. از نظر آنان، ماهیت فیزیکی «جنس» و نگاه به «جنسیت» به عنوان یک مقوله صرفاً طبیعی و بیولوژیک، با تأکید بر مفهوم ساختارزدایی از میان می‌رود. جنسیت از نظر آنان یک ساخت اجتماعی است و هدف آن حذف تفاوت‌های جنسیتی بین زنان و مردان است. در یک جامعه مردم‌محور، محدود کردن و ارباب زنان نتیجه طبیعی و اجتناب‌ناپذیر ویژگی‌های طبیعی زنان است، در حالی که تفاوت‌های فیزیکی چیزی جز شکل سطحی و زاید، و یا هویت اجتماعی ساخته شده یا وضع شده نیست.

از منظر پست‌مدرنیسم، هویت امری برساخته و سیاسی است و از همین رو، هویت زنان بیشتر سیاسی است. پست‌مدرنیسم با تأکید بر ذهنیت و نفی عینیت‌گرایی، زنان را در طبقه‌ای خاص قرار نمی‌دهد، بلکه به هویت‌سازی توسط هر فرد و ذهن او توجه دارد و به همین دلیل، اساس هویت را امری متغیر و ساخته شده و متأثر از اقتضائات ناشی از روابط قدرت می‌داند. هویت سیاسی و نسبی‌گرایی فرهنگی مورد نظر پست‌مدرن‌ها در پی ایجاد جامعه‌ای است که در آن، حقوق اجتماعی، قانونی، عقلانی، عاطفی و مدنی زنان رعایت شود. بسیاری از زنان، نژاد، طبقه و جهت‌گیری جنسیتی خود را مبنای هویت می‌دانند و ما نمی‌توانیم نه جنس و نه نوع آنها را جدای از نژاد و طبقه آنها بدانیم. امروزه پس از پیدایش حرکت‌های منتقد نسبت به مدرنیسم، که به مابعد پست‌مدرنیسم مشهور شده است، شاهد حرکت از جانب تبعیض بین زن و مرد، نژادگرایی، استعمار و دنیای مردسالار و مردم‌محور به سمت زدودن غلبه‌گرایی مردان بر زنان و نفی مبانی‌گرایی مدرنیستی نسبت به خصوصیات طبیعی و زیستی مردان و زنان بوده‌ایم. در این فضا نیز که با داعیه‌های جهانی آمیخته

شده است، هویت‌ها یک امر جهانی عام و کلی هستند که کم‌کم تمامی هویت‌های محلی - ملی را به هویت‌های جهانی تبدیل می‌کنند، به نحوی که تفاوت‌های مورد ادعای پست‌مدرنیسم در زمینهٔ زبانی و فرهنگی در سراسر جهان پدید می‌آید. در این رویکرد، هویت فردی رنگ می‌بازد و بیشتر به عنوان امر کلی جمعی و فراتر از تفاوت‌های زیستی طبیعی و عقلانی زن و مرد و نیز فراتر از ساخت قدرت و ملاحظات سیاسی قرار دارد. به عبارت دیگر، چیزی فراتر از طبقه و نژاد است (سجادی، ۱۳۸۲: ۲۰).

می‌توان گفت تشخیص موقعیت‌های نظری در نگرش به هویت زنان را می‌توان در تقسیم‌بندی‌ای دیگر، دو مقولهٔ کلی دانست: نظریه‌های جامعه‌شناسانی که هویت را ساخته و پرداختهٔ ظرف زمان و مکان می‌دانند و دیدگاه تعامل‌گرایان نمادین و جامعه‌شناسانی چون آنتونی گیدنز (Anthony Giddens) و نظریهٔ روان‌شناسان اجتماعی که در آن فرآیندهای روانی شخص، نقشی ضروری در ساخت و پرداخت هویت اجتماعی او ایفا می‌کند. این دیدگاه عمدتاً با دیدگاه شناخت اجتماعی هم‌پوشانی دارد.

دو متفکر و جامعه‌شناس معاصر ریچارد جنکینز (Richard Jenkins) و آنتونی گیدنز با نظریه‌پردازی در مورد هویت شخصیتی و اجتماعی تلاش کرده‌اند تا در تحلیل هویت بر شکاف میان فرد و جامعه و کنش و ساختار پل بزنند و فرآیندهای هویت‌یابی و هویت‌سازی در دوران مدرن را با در نظر گرفتن تأثیرات دوسویهٔ افراد و ساختارهای اجتماعی تبیین کنند. برطبق این رویکرد نظری، «خود» (Self) یک هویت اجتماعی اولیه و بنیادی، و الگویی برای فهم همهٔ هویت‌های بعدی است و جنسیت در نحوهٔ شکل «خود» نقشی تعیین‌کننده دارد؛ زیرا به تجربهٔ فرد سامان می‌بخشد و آن را در خویشتن ادغام می‌کند. هویت‌یابی جریانی تعاملی و دوسویه است. در تحلیل هویت، در کنار عوامل اجتماعی مؤثر در نحوهٔ تشکیل «خود» و هویت شخصی (تعریف از خود)، باید هم رده‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌های نهادی و تخصیص آمرانهٔ هویت‌ها به افراد را مطالعه کرد و هم چگونگی تفسیر افراد و برخورد و مقابلهٔ آنان با این رده‌بندی‌ها را؛ به ویژه مقاومت در برابر رده‌بندی‌های کلیشه‌ای را که غالباً مبتنی بر معیارهای انتسابی مانند جنسیت، سن، قومیت و طبقه اجتماعی است. عامل جنسیت یکی از مبناهای اصلی رده‌بندی‌های اجتماعی است و در تولید و بازتولید هویت‌های فردی و اجتماعی زنان نقش تعیین‌کننده دارد (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۷۵-۷۶). هویت فردی زنان از مجموع هویت‌های اجتماعی و هویت شخصی آنها تشکیل می‌شود. هویت اجتماعی تعریفی است که فرد، بر اساس عضویت در رده‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی، از خود ارائه می‌کند و هویت شخصی به

تعریف بازاندیشانه از خود اطلاق می‌شود. هویت شخصی هویتی اولیه و بنیادی، و الگویی برای فهم همهٔ هویت‌های بعدی است. یکی از تجارب بنیادی دوران اولیه که نقش مهمی در نحوهٔ تشکیل خود و هویت شخص دارد تجربهٔ اعتماد بنیادی (basic trust) است که ریشه در اعتماد و اطمینان به اشخاص دارد و معمولاً از نخستین تجربیات زندگی و دوران کودکی حاصل می‌شود. مراقبت منظم از بدن، به ویژه در میان زنان، یکی از ابزارهای اساسی است که شخص به کمک آن روایت معینی از هویت شخصی را محفوظ می‌دارد و در عین حال خود نیز از ورای همین روایت، در معرض تماشا و داوری دیگران قرار می‌گیرد.

معمولاً افراد، به ویژه زنان، نقش‌های اجتماعی متعددی برعهده دارند که تابع عضویت آنها در نهادها و گروه‌های گوناگون است و هر کدام وجهی از هویت آنها را می‌سازد. اما برخی از این نقش‌ها و هویت‌ها اعتبار و اهمیت بیشتری برای آنها دارد. هویت اجتماعی مسلط همان است که ارزش و اهمیت بیشتری برای فرد دارد و غالب اوقات فرد خود را با آن تعریف می‌کند. هویتی که برای بازنمایی «خود» مورد استفاده قرار می‌گیرد با تجربیات، ارزش‌ها، نگرش‌ها، انتظارات، اهداف و نیازهای جاری و دانش پس‌زمینه‌ای فرد ارتباط دارد. «خود»ی که در موقعیت‌های واقعی نمود می‌یابد، سیال و تغییرپذیر است، یعنی دارای ترجیحاتی تغییرپذیر است. اما «خود آرمانی» (ideal self) پای‌دارتر است. «خود آرمانی» شخص بر ارزش‌ها و نگرش‌های او مبتنی است و البته یکی از منابع مهم ارزشی و نگرشی، باورهای دینی است.

«روش زندگی» نیز با هویت شخصی ارتباط دارد؛ زیرا روایت خاصی را که فرد برای هویت شخصی خود برگزیده است، در برابر دیگران مجسم می‌سازد و مستلزم تصمیم‌گیری‌های روزانه دربارهٔ نحوهٔ پوشش، مصرف، کار و فراغت است. به‌ویژه در فرهنگ مصرف‌گرایی دوران معاصر، به علت تکثر یافتن زمینه‌های عمل و مراجع انتخاب، روش زندگی بیش از پیش در ساخت هویت شخصی اهمیت یافته است (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۷۵). پژوهش‌ها نشان می‌دهند که مهم‌ترین نقش -هایی که زنان برای خود در نظر می‌گیرند در مرتبه اول مادری، در درجهٔ دوم همسری، سپس تحصیلات عالی، و در مرتبهٔ آخر اشتغال بوده است. از سوی دیگر نتایج نشان می‌دهند که یکی از عوامل مقاومت نکردن در برابر هویت‌های سنتی، مذهبی بودن زنان است. در برداشت‌های سنتی از دین، بر تقدس نقش‌های مادری و همسری و ضرورت تلاش بیشتر زن در زندگی زناشویی موفق و کسب رضایت شوهر و اطاعت زن از شوهر تأکید بسیار می‌شود (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۸۲). همچنین پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ارتقای سطح آگاهی و دانش زنان و روی آوردن آنها به فعالیت‌های

اقتصادی، به ویژه در شهرهای بزرگ، ارزش‌های جدیدی را در حوزه خانواده ایجاد کرده و باعث دگرگونی مناسبات زناشویی و خانوادگی و ارتقای جایگاه اقتصادی و اجتماعی زنان و ایجاد هویت‌های جدید برای آنان شده است که توازن سنتی خانواده، که بر اقتدار و سلطه مرد استوار بوده، را برهم زده است.

اکنون به تحلیل هویت زن در مسیحیت می‌پردازیم.

هویت زن در مسیحیت

منازعه‌ای که در ابتدای قرن بیستم توسط هواخواهان حقوق زنان برای بازشناسی حقوق برابر صورت گرفت و توجه عمومی را به حق رأی زنان معطوف کرد، این تصور را القا می‌کند که زنان همیشه موجوداتی کهنتر دانسته می‌شده‌اند. البته این برداشت در برخی مقاطع تاریخی کاملاً صحیح نیست. آموزش رسمی یهودیت قطعاً مردسالار بوده است و زنان آن روزگار در طبقه‌بندی اجتماعی و روحانی در مرتبه دوم اهمیت قرار داشته‌اند. اما در اوایل عهد جدید و در دوره تأسیس نخستین کلیسا آنها از احترام و جایگاه خوبی برخوردار بوده‌اند. اگرچه اغلب نقش عملی آنها به عنوان مادر و کدبانو تغییر نیافت، طریق مبهمی از زندگی که هیچ توازنی با زندگی زنان در قرن بیستم ندارد، ظاهر گشت. برای بررسی هویت زن در مسیحیت و ترسیم چهره زن و حقوق او در این آیین، در ابتدا به تحلیل محتوای عهد عتیق در رابطه با زن پرداخته و سپس تغییرات صورت‌گرفته در تبیین جایگاه زن در خانواده و اجتماع پس از ظهور مسیحیت را بر اساس کتاب عهد جدید (انجیل) مطرح خواهیم ساخت. به عنوان مقدمه می‌توان گفت که در قوانین شرعی قوم اسرائیل، همانند قوانین دیگر اقوام خاورمیانه، زن به عنوان فردی نابالغ یا پست‌تر به حساب می‌آمد و نقش وی در نقش مادری خلاصه می‌شد. اما دیدگاه قوم اسرائیل باستان در این رابطه با طرز تفکر دیگر اقوام در این مورد متفاوت بود؛ زیرا به خدای خالقی ایمان داشت که بر اصل تساوی زن و مرد تأکید می‌نمود. با وجود این، منزلت واقعی زن تنها با ظهور مسیح ظاهر شد؛ اگرچه زن به حکم نظام آفرینش تکامل خود را در امر همسر شدن و مادر شدن می‌یافت، از این پس و در آفرینش جدید، از راه بکارت نیز می‌توانست به کمال خود برسد (لئون دوفور، ۱۳۸۰: ۳۰۳).

الف. عهد عتیق

انسان «نر و ماده» آفریده شد (سفر پیدایش ۱: ۲۷). تنها با در نظر گرفتن متن یهودی است که

نقش دوگانه زن نسبت به مرد به عنوان همسر و مادر تعریف شده است. زن بر خلاف حیوانات از عمق وجود «آدم» آفریده شد؛ بنابراین با او هم‌سرشت می‌باشد. چنین است موقعیت مرد در مقابل مخلوقی که خدا در برابرش قرار داد. آدم به نقشه‌الاهی که شامل عطا کردن «معاونی موافق وی» (سفر پیدایش ۲: ۱۸) می‌باشد، پاسخ مثبت داد، به هنگام نام‌گذاری زن، بر خود نیز اسم می‌نهد. از این به بعد او در برابر زن، تنها آدم نیست؛ بلکه او به عنوان «زوج» و زن به عنوان «زوجه»، که در زبان عبری «ایش» و «ایشیا» خوانده می‌شوند، مطرح می‌گردند. برحسب طرح الاهی آفرینش، زن از راه همسری، مکمل مرد می‌گردد. این رابطه بین زن و مرد می‌باید در عین تفاوتی که میان آنها وجود دارد، بر اساس اصل مساوات باقی بماند. اما گناه نخستین، آنها را از این وضع منحرف نموده، زن را تابع مرد گردانید (سفر پیدایش ۳: ۱۶). زن نه تنها به وجود آورنده جامعه بشری، بلکه مادر جمیع زندگان نیز شد. درحالی که در بسیاری از مذاهب، زن به راحتی با زمین مورد مقایسه قرار می‌گیرد، کتاب مقدس وی را خود حیات می‌داند. ماهیت زن از نام وی که «حوا» به معنای «زنده» (سفر پیدایش ۳: ۲۰) است، مشخص می‌گردد. گرچه زن به خاطر گناه حیات را با رنج منتقل می‌سازد، اما با تأمین تداوم نسل بشر بر مرگ غالب است.

به‌رغم تبیین فوق، زن هنوز دارای نقش محدودی است. شکی نیست که حق او در منزل، حداقل تا آنجا که به تعلیم و تربیت مربوط می‌شود، با حق شوهرش مساوی به نظر می‌رسد؛ اما شریعت موسی مقام درجه دومی را برای وی قائل است. یک زن رسماً در آیین‌های مذهبی شرکت نمی‌کند، اما می‌تواند با شادی در جشن‌های عمومی شرکت جوید (خروج ۱۵: ۲۰ و ۲۱: تثیبه ۱۲: ۱۲؛ داوران ۲۱: ۲۱-۲؛ سموئیل ۶). در ضمن، هیچ نوع وظیفه و تکلیف کهناتی برعهده او گذارده نمی‌شود و فقط مردها مکلف هستند به زیارت‌های واجب عزیمت نمایند (سفر خروج ۲۳: ۱۷).

زوجه حتی در شمار کسانی قرار نمی‌گیرد که مکلف به مراعات روز شنبه (روز مقدس) هستند. اما شریعت موسی در اموری غیر از امور عبادتی، به حفاظت از زن - به خصوص در زمینه‌ای که مستقیماً به وی مربوط است، یعنی حیات - مقید است. مگر او نمایانگر حیات پرتنمر بر روی زمین نیست (تثیبه ۲۵: ۵-۱۰). مرد موظف است نظام زندگی زن را محترم شمارد (لاویان ۲۰: ۱۸).

مرد از زن وفاداری کامل در امور زناشویی را می‌خواهد، درحالی که خود را مکلف به آن نمی‌داند. «ده فرمان» احترام و شأن مساوی را برای دو والد قرار می‌دهد و در قانون «لاویان» در مورد فردی که به پدر یا مادر خویش دشنام دهد، تنبیهی یکسان در نظر گرفته شده است. در کتب عقلانی (تفسیری) اصرار بر احترام به مادران است. در عهد عتیق از شوهرانی سخن می‌رود که زنان

خویش را عمیقاً دوست داشته، با آنها به نحو برابر رفتار می‌کردند. مرد رؤیای خود را چنین بیان می‌کند: «هر که زوجه‌ای یابد، سعادت را هم یافته است» (امثال ۲۲:۱۸؛ رک ۵:۱۵-۱۸). این رؤیایا به معنای داشتن «معاون موافق خود» و تکیه‌گاهی استوار و یافتن محیطی صمیمی برای خویش و پیدا کردن آشیانه‌ای برای مقابله با آوارگی و سرگردانی است (بن سیراخ ۲۴:۳۶-۲۷). یافتن زن به معنای یافتن زیبایی است (امثال ۱۱:۱۶) که ابهت مرد را تأیید کرده و به وی اعتماد به نفس می‌بخشد؛ چه بهتر که این زن شجاع نیز باشد (۴:۱۲، ۳۱:۱۰-۳۱).

دختران جوان اسباب نگرانی هستند. دختران همانند پسران در زندگی خانوادگی مشارکت دارند. آنها اغلب همراه پسران در جشنواره‌های مذهبی گروه‌بندی می‌شوند. به نظر می‌رسد که زن بر زندگی مذهبی خویش که خود در آن نقشی را عهده‌دار نیست، به دلخواه اعمال نفوذ می‌نماید. به‌رغم این احترام و نفوذ، زنان از حقوق مشابه مردان برخوردار نبوده‌اند. از آغاز نشانه‌هایی وجود دارد که زنان در مقایسه با دیگر افراد به مانند دارایی در نظر گرفته می‌شدند. از زن در کنار املاک، خدمتکاران و حیوانات یاد می‌شد؛ اگرچه کلمه خاصی برای متمایز نمودن او از بقیه مایملک مرد به‌کار می‌رفت. همسران، شوهران خود را «ارباب» می‌نامیدند، همچنان که یک پادشاه را خطاب می‌کند. یک زن قادر نبود نه از همسر خویش جدا شود و نه می‌توانست بدون رضایت همسر یا پدر خویش عهد یا نذری را بپذیرد؛ اگر همسر یا پدر رضایت نمی‌داد، آن عهد یا نذر باطل و نفی می‌شد. دختران و همسران نمی‌توانستند از مایملک پدر یا همسر خود ارث ببرند، مگر آنکه همسر ارثی نداشته باشد. در عهد عتیق دیده می‌شود که موسیس به دخترانی که هیچ برادری نداشتند و پدر مرده بودند، گفت که به آنها قطعه معلومی از زمین پدر داده می‌شود و آنها در مقابل قول دهند با مردی از قبیله پدر ازدواج کنند (Thompson: 88). دختران می‌توانستند در مواقعی مانند برده‌ها فروخته شوند و احتمالاً رها نشوند، مگر آنکه دختر صیغه ارباب شود و او را نپسندد؛ سپس او می‌تواند آزاد شود.

خیانت جنسی به طور جدی در مورد زن و مردی که مرتکب آن می‌شدند، مورد توجه قرار می‌گرفت. گناهان جنسی روابط شخصی عمیق زوج را مخدوش می‌کند و از این نقطه نظر، زنان مردان یهودی در مقابل قانون برابر هستند.

در مجموع، می‌توان گفت مردسالاری بر فضای قوانین مشروع عهد عتیق در مورد زنان حاکم است (Ferguson, 1994: 256). هم پدر و هم مادر هر دو شایسته احترام هستند. رعایت قوانین تابوی

غذایی بر هر دو جنس واجب است. **عهد عتیق** نسبت به خطرات سوءاستفاده از قدرت حساس است و بر عدالت در مورد آن کسی که مورد ظلم قرار گرفته، تأکید دارد و به زنان به عنوان موضوع یگانه ستم افراطی آگاهی می‌دهد. شوهر می‌تواند زنش را طلاق دهد، اما آن زن می‌تواند به وسیله کلام **رها سازی (repudiation)** حمایت شود و هدف این کار حفاظت از سرنوشت او در برابر بهره‌کشی از وجود اوست. در سفر خروج چنین آمده است: بر بیوه‌زنی یا یتیمی ظلم نکنید و هرگاه بر او ظلم شود و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم نمود. این مثالی است در رابطه با حساسیت نسبت به عدالت، و شفقت نسبت به کسانی که به وسیله یک جامعه گناه‌آلود و ستمگر در حاشیه قرار گرفته‌اند.

در توصیف **عهد عتیق** از زنان جامعه عبری و در موضوع و عبارت، شباهت‌های آشکاری با آداب و رسوم فرهنگ باستانی خاور نزدیک وجود دارد. نقش‌های سنتی اجتماعی زنان دگرگون شد. کودکان دیگر در حوزه قیمومت زنان نبودند. همسر ایدئال هم در خارج و هم در خانه کار می‌کند. گرچه معمول نبوده است، زنان می‌توانستند به هر شغلی در جامعه عبری آن زمان مگر کهنات و نبیه بودن و قضاوت بپردازند. بی‌شباهت به دیگر مذاهب شرق نزدیک باستان هیچ نبیه‌ای وجود ندارد. تصویر زن با تمام ویژگی‌هایی که در بالا ذکر شد، هنوز رتبه و مقام درخورش را به او اعطا نمی‌کند. دعای روزمره یهودیان در این ایام به صراحت چنین بیان می‌کند: «خداوندا، متبارک هستی که مرا کافر، زن یا نادان نیافریدی» (لئون دوفور، ۱۳۸۰: ۳۰۸)؛ درحالی که زن با تسلیم و رضا می‌گوید: خداوندا، متبارک هستی که مرا مطابق اراده خود آفریدی». مسیح بود که به زن منزلت کامل بخشید.

ب: عهد جدید

مسیح در فضای اجتماعی ستم‌آلود و طرفدار شرع آن دوران، نبوت خویش را آغاز کرد و نگرش جدید و کلی‌ای را نسبت به زنان مطرح نمود. او هیچ قانون تازه‌ای را جدا از حکم الاهی «یکدیگر را دوست بدارید» مطرح نکرد. همان‌گونه که او هرگز نهاد بردگی را محکوم نکرد، هرگز پیشنهاد نمود که به زنان باید آزادی اجتماعی بیشتر و پایگاه فردی بالاتر داده شود. او به سادگی به وسیله مثال بشر را هدایت نمود. آنچه در **عهد جدید** بیشترین اهمیت را دارد، تعالیم او نسبت به زنان بود. منزلت واقعی زن در مسیحیت به او اهدا شد. این منزلت جدید به زن در روز مؤده فرشته به مریم به او عطا گردید. خداوند اراده فرمود که او از مریم زاده شود (غلاطیان ۴:۴). مریم درحالی که هم باکره بود و هم مادر بود، امید زنان را به باروری در خود به تحقق رسانید.

مریم در عین حال آرزوی باکره ماندن را آشکار نمود و این آرزو را که تا آن زمان با ننگ نازایی مقایسه می‌شد، تقدس بخشید. کمال مطلوب زنانگی در مریم به تحقق می‌رسد؛ زیرا او شاهداده حیات را به دنیا آورد. عیسی آشکار نمود که ثمره بکارت ایمان است (لوقا ۱۱: ۲۸ و ۲۹) و زن به واسطه مریم می‌تواند سمبل روح ایماندار شود. از اینجا می‌توانیم درک کنیم که چرا عیسی (ع) اجازه می‌داد تا زنان مؤمن با او همراه شوند (لوقا ۸: ۱ و ۲ و ۳) و نیز درک می‌کنیم که چرا عیسی از باکره‌های وفادار به عنوان نمونه سخن می‌گفت (متی ۱: ۲۵-۱۳) و نیز می‌فهمیم چرا عیسی زنان را عهده‌دار مأموریت می‌کرد (یوحنا ۲۰: ۱۷). به این ترتیب، در کلیسای نخستین، زنان متعددی به چشم می‌خورند (اعمال رسولان ۱: ۱۴، ۱۹: ۳۶-۴۱، ۱۲: ۱۲، ۱۴: ۱۶ و ۱۵). از این پس، زنان به همکاری در کار کلیسا فراخوانده می‌شوند.

این شرکت فعالانه زنان در کار کلیسا به خاطر کشف بعد جدیدی در شخصیت آنان، یعنی بکارت، بنا گشته است. پولوس دیدگاه الهیاتی جدیدی در مورد زن ارائه داده است که گویای چگونگی از بین رفتن اختلاف دو جنسیت و جای‌گزینی یک مفهوم نوین است: دیگر هیچ تفاوتی میان مرد و زن وجود ندارد؛ زیرا همه شما در اتحاد با مسیح یکی هستید (غلاطیان ۱: ۲۸) و همچنین در کلام انجیل آمده است: زیرا همگی ما در اثر ایمان به عیسی مسیح فرزندان خدا می‌باشیم و همه ما که تعمید گرفته‌ایم، جزئی از وجود مسیح شده‌ایم و مسیح را پوشیده‌ایم؛ دیگر فرقی نمی‌کند که یهودی باشیم یا غیر یهودی، غلام باشیم یا آزاد، مرد باشیم یا زن؛ زیرا همه ما مسیحیان در عیسی مسیح یکی هستیم (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۸). به عبارت دیگر، تبعیض بین زن و مرد از میان رفت؛ همان‌گونه که نظام طبقه‌بندی نژادی و اجتماعی نیز برچیده شد. پیام کامل *انجیل* درباره زنان نه تنها طرفدار تساوی انسانی در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، بلکه پیمان الهی را مدنظر قرار می‌دهد که محتوای رهاسازنده آن بر انسانیت و خلقت مبتنی است. نزدیک‌ترین مفهوم آن تعریف *کتاب مقدس* است از اینکه ما که هستیم و خلقت انسان، اعم از زن و مرد، بر اساس تصویر خداوند صورت گرفته است (سفر پیدایش ۱: ۲۷).

کمال مطلوب بکارت که زن می‌تواند به آن تحقق بخشد، شرایط و حالت طبیعی ازدواج را نفی نمی‌کند (۱- تیموتائوس ۲: ۱۵)، بلکه همان‌گونه که آسمان زمین را تعادل می‌بخشد، بکارت نیز برای ازدواج ارزشی تعدیلی به همراه دارد. ارتباط طبیعی بین زن و مرد بر اساس رابطه مسیح با کلیسا بنا شده است. اکنون جایگاه زن نه تنها در مقابل «آدم» است، بلکه در مقابل مسیح نیز قرار

می‌گیرد و سمبل کلیساست: «ای زن‌ها، از شوهران خود اطاعت کنید که از خداوند اطاعت می‌کنید. چنان‌که کلیسا مطیع مسیح است، زنان نیز در هر مورد باید از شوهران خود اطاعت کنند» (افسیان ۲۲:۵ و ۲۳ و ۲۴). اما انجیل در باب اهمیت ازدواج به مردان نیز گوشزد می‌کند که «اما ای شوهران، همسران خود را همان‌طور دوست بدارید که مسیح کلیسای خود را دوست داشت. او حاضر شد جانش را فدای کلیسا کند تا آن را مقدس و پاک سازد [...] شوهر نیز باید به همین شکل با زنش رفتار کند و او را همچون قسمتی از وجود خدا دوست بدارد. زن و شوهر در واقع یکی هستند؛ پس وقتی شوهر همسرش را محبت می‌کند، در اصل به خویشتن لطف و محبت کرده است. هیچ‌کس به بدن خود لطمه نمی‌زند، بلکه با عشق و علاقه از آن مراقبت می‌کند، همان‌گونه که مسیح از بدن خود یعنی کلیسا مراقبت به عمل می‌آورد [...] بنابراین تکرار می‌کنم شوهر باید همسر خود را مانند وجود خود دوست بدارد و زن باید با اطاعت از شوهر خود او را احترام نماید» (افسیان ۵:۲۵-۳۳). ازدواج رابطه‌ای ناگسستنی است، چنانچه در انجیل آمده است: هر کس زن خود را به هر علتی غیر از علت زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج کند، زناکار محسوب می‌شود (متی ۱۹:۱۳-۹).

بخش دیگر تحلیل نقش زن از دیدگاه *عهد جدید* به رابطه زن و کلیسا می‌پردازد. اگرچه در آغاز، ایمان بر اختلاف بین زن و مرد فایق آمده بود، به مرور زمان این اختلاف دوباره زنده گشت و خود را بر نظام کلیسایی تحمیل نمود. پولوس با در نظر داشتن نظام آفرینش به دو جنبه رفتار زن اشاره می‌کند: اول اینکه در اجتماع عبادی، زن باید با سر پوشیده حاضر شود. زن با این انگاره نشان می‌دهد که شأن مسیحی، او را از اطاعت شوهر و حفظ مقام دومی که در تعلیم شرعی به او داده شده، معاف نمی‌سازد (۱- قرنتیان ۲:۱۱-۱۶). از سوی دیگر، زن نباید در کلیسا صحبت کند؛ یعنی اجازه ندارد در کلیسا تعلیم دهد (۱- قرنتیان ۱۴:۳۴، ۱- تیموتاوس ۲:۱۲). البته پولوس امکان نبوت برای زن را نفی نمی‌کند (۱- قرنتیان ۵:۱۱). همان‌گونه که در تمام کلیساها مشاهده می‌شود، زنان در جلسات باید ساکت باشند؛ آنها نباید سخن بگویند، بلکه باید گوش کنند و اطاعت نمایند. تورات فرموده است که زنان اگر سؤالی دارند در خانه از شوهران خود بپرسند؛ چون صحیح نیست که زنان در جلسات کلیسا گفت‌وگو و اظهار نظر کنند (۱- قرنتیان ۳۴-۳۵). زنان در طرز پوشاک و آرایش خود باید با وقار باشند. زنان مسیحی باید برای نیکوکاری و اخلاق خوب مورد توجه قرار گیرند، نه برای آرایش مو یا آراستن خود به زیورآلات و لباس‌های پر زرق و برق. زنان باید در سکوت و با اطاعت کامل به فراگیری مسائل روحانی بپردازند. «اجازه نمی‌دهم زنان به مردان چیز یاد دهند یا بر آنان مسلط شوند؛ زیرا باید در جلسات کلیسایی ساکت باشند. علت این امر آن است

که خدا نخست آدم را آفرید و بعد حوا را» (اول تیموتائوس ۲: ۹-۱۲). زمانی که از تحرک زن به علت سن زیاد کاسته می‌شود، در اجتماع مسیحی نقش مهمی برعهده می‌گیرد: بیوه‌زنان باید به نیکوکاری معروف بوده، فرزندان خود را به خوبی تربیت کرده باشند؛ باید نسبت به غربیان مهمان‌نواز بوده، به ایمانداران نیز خدمت کرده باشند و دردمندان و محتاجان را یاری داده، همواره نیکوکار بوده باشند (۱- تیموتائوس ۵: ۹-۱۱).

در مجموع، می‌توان گفت در باب هویت و نقش زنان در اجتماع، کتاب مقدس سخن بسیار دارد. مسیح (ع) بر این اعتقاد بود که به همان نسبت که مردان باید به راه خدا قدم نهند و خدمت کنند، لازم است زنان نیز همان نصیب را داشته باشند (هندی، ۱۳۳۹: ۲۶). حواریون در کتب خود در انجیل دربارهٔ زنان بسیار نوشته‌اند به طوری که اگر بخواهیم این حکایات و امثال را از انجیل یوحنا برداریم، نصف بیشتر پیام نویسنده و منظور آن از بین خواهد رفت. با این حال، بسیاری از زنان روشنفکر عصر حاضر به اعتقادات پولوس رسول دربارهٔ حقوق و نقش زنان در مسیحیت اعتراض می‌نمایند و تعلیمات وی را نسبت به زنان عادلانه نمی‌دانند. پاسخ صاحب‌نظران مسیحیت در این رابطه آن است که دستورات او در این زمینه در مقابل تعلیمات کلی و اساسی او در اعتقادات مسیحی بسیار ناچیز و قابل اغماض است (هندی، ۱۳۳۹: ۲۸). آنچه مسلم است مسیحیت به آزادی و برابری حقوق زن و مرد تأکید دارد. مرد و زن تار و پود زندگی بشری را تشکیل می‌دهند. عیسی (ع) برای نخستین بار منشور حقوق زن و مرد را تصویر می‌کند. او ابتدا این اصل را مطرح ساخت: شوهری که زن خود را دور کند و زن دیگر بگیرد، نسبت به او زنا کرده است. هر سه انجیل نوین این گفته را تکرار کرده‌اند. مرقس اضافه می‌کند هر زنی که شوهر خود را ترک کند، او نیز زنا کرده است؛ ولی باید گفت که در این رابطه مرد بیشتر مورد نظر بوده است؛ زیرا در آن دوره و زمان زنان اختیاری نداشتند و مقصود عیسی (ع) دفاع از حق آنان بوده است. در آن زمان، فرهنگ و تربیت زنان از مردان پست‌تر بوده است، ولی این نکته مانع از آن نمی‌گردد که مسیح با آنها مانند افرادی باهوش و تربیت‌شده رفتار نماید. اینک تنها اوست که می‌گوید زنان در استفاده از این نعمت‌ها با مرد شریک‌اند. در جواب خود به مارتا خواهر مریم می‌گوید: در ملکوتِ او، زنان بزرگ‌ترین سهم را خواهند داشت (هندی، ۱۳۳۹: ۱۲).

اگرچه پولوس محدودیت‌هایی برای رسالت زنان قایل است - یک زن نمی‌تواند تدریس کند و بر مرد اعمال قدرت کند؛ زنان باید در سکوت و با اطاعت کامل به فراگیری مسائل روحانی بپردازند؛ زنان نباید به مردان چیزی یاد دهند یا بر آنان مسلط شوند (۱- تیموتائوس ۲: ۱۲) - اما

در ضمن می‌گوید: و اما شما ای زنان، مطیع شوهران خود باشید تا چنانچه بعضی از ایشان نیز به انجیل ایمان نیاورده باشند با دیدن رفتار شما ایمان بیاورند؛ زیرا رفتار خوب و توأم با احترام یک زن بهتر از سخنان او دربارهٔ مسیح در دل شوهر اثر می‌گذارد [...] بگذارید باطن و سیرت شما زیبا باشد؛ باطن خود را با زیبایی پایدار، یعنی با روحیه آرام و ملایم، زینت دهید که مورد پسند خداست [...] و شما ای شوهران، رفتارتان با همسرانتان باید با ملاحظه و توأم با احترام باشد؛ چون ایشان ظریف‌تر از شما هستند. در ضمن، فراموش نکنید که ایشان شریک زندگی روحانی و برکات الهی شما می‌باشند ... (اول پطرس ۳: ۷-۷).

پولوس همچنین بر اتحاد و یکپارچگی زنان و مردان در مسیح تأکید می‌نماید (ارمیا ۱۶۶: ۷). او می‌گفت در منظر خداوند چیزی تحت عنوان زن و مرد وجود ندارد (غلاطیان ۳: ۲۸) و در جای دیگر می‌فرماید شوهر نیز باید همسرش را همچون قسمتی از وجود خود دوست بدارد. این نگاه آمیخته با احترام عمیق، آن هم در روزگاری که با زنان به ندرت به خوبی رفتار شده است، نشان‌دهندهٔ تغییری خودجوش و نه تحمیل‌شده از بیرون است. پولوس به مانند پیامبر خود به سادگی آماده نبود که فرهنگ حاکم بر آن دوران را تغییر دهد. اگر زنان آن‌چنان که پولوس و پطرس عمیقاً خواستار آن بودند مورد محبت قرار می‌گرفتند برای مدتی طولانی شهروندان طبقه دوم باقی نمی‌ماندند.

منابع

- انصاری، زهرا و نسرین اسکویی، هویت، دفتر امور زنان و زرات آموزش و پرورش با همکاری مرکز امور مشارکت زنان، تهران، ۱۳۸۰.
- ساروخانی، باقر و مریم رفعت‌جاه، «عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در بازتعریف هویت زنان»، *پژوهش زنان*، دوره ۲، شماره ۱ (بهار ۱۳۸۳).
- سجادی، سیدمهدی، «هویت زن از منظر مدرنیسم، پست‌مدرنیسم و مابعد پست‌مدرنیسم»، *ریحانه* (فصل‌نامهٔ فرهنگی - پژوهشی مرکز امور مشارکت زنان، سال اول، دوره اول، شماره ۳ (تابستان ۱۳۸۲)).
- صلیبی، ژانست، *فرهنگ توصیفی روانشناختی اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- لئون دوفور، گزاویه، *فرهنگ الاهیات کتاب مقدس* (راز پدر قدوس)، کانون یوحنا رسول، تهران، ۱۳۸۰.
- محمدی، مجید، «هویت مدنی و هویت جنسی»، *ریحانه*، شماره یک.
- هندی، بانو، *مقام زن*، نور جهان، تهران، ۱۳۳۹.

Thompson J. A (1987). *Hand book of Life in Bible Times*, Inter-varsity Press.
Ferguson, B & etc, *New dictionary of theology*. Bath Press 1994.